

خاقانی در ایوان مداین

نگاهی به قصیده‌ی مانای خاقانی شروانی

دکتر علیقلی محمودی بختیاری

آن قصر که بر چرخ همی زد پهلوی،
بر درگه او شهان نهادندی رو،
دیدیم که بر کنگره اش فاخته‌یی،
بنشسته همی گفت که کوکو کوکو؟
«خیام»

نیک بین و نیک اندیش. که به راستی خاقانی بزرگ، توانا و
آفریدگار معانی... از این پس پدید می‌آید و جلوه می‌کند.

صادق هدایت، در ترانه‌های خیام^(۲)، به نکته‌ی ظریفی

اشاره می‌کند و می‌نویسد. بنابر روایت تاریخ‌الحکماء، خیام

را تکفیر می‌کنند... او به مکه می‌رود... شاید سر راه خود

تیسفون را دیده و این رباعی^(۳) را

گفته: آن قصر که با چرخ همی زد

پهلوی... آیا خاقانی تمامی قصیده‌ی

پر آوازه‌ی خود «ایوان مداین» را

از همین رباعی خیام الهام نگرفته؟

... نمی‌دانیم اما به کلی نفی این گفته

و گفته‌ی هدایت راهم نمی‌کنیم. از

خیام هر چه بگوییم کم گفته‌ایم که

او خردمندی است که دم گرم و

گیرایش به هر اندیشمند و سخنوری

انسان‌های بزرگ، بیشتر بر اثر یک پیش‌آمد و برخوردی

ویژه در زندگی‌شان دگرگون می‌شوند و کمال و «فرگشت»

پیدا می‌کنند. مولوی در برخورد با شمس تبریزی، بایزید

بسطامی، در همنشینی و آشنایی با پیر نابینای بیداردلی،

حافظ با برخورد و آشنایی با انجمن‌های «مهریانه» یا

«مغانه» (خریط = خورپت = خوربد،

مهربان، مهربد) و «خرخانه» =

خورخانه، مهرخانه = خانه مهر...»

و خاقانی هم با دیدار «ایوان مداین»

و «ویرانه‌های تیسفون و تاق در هم

شکسته‌ی کسری»، به کلی زیر و رو

می‌شود و «دل عبرت بینش از دیده

عبر^(۱)» می‌کند و آشوبی دردرویش

پدیدار می‌گردد و خاقانی دیگری

می‌شود! پخته و صاحب نظر و

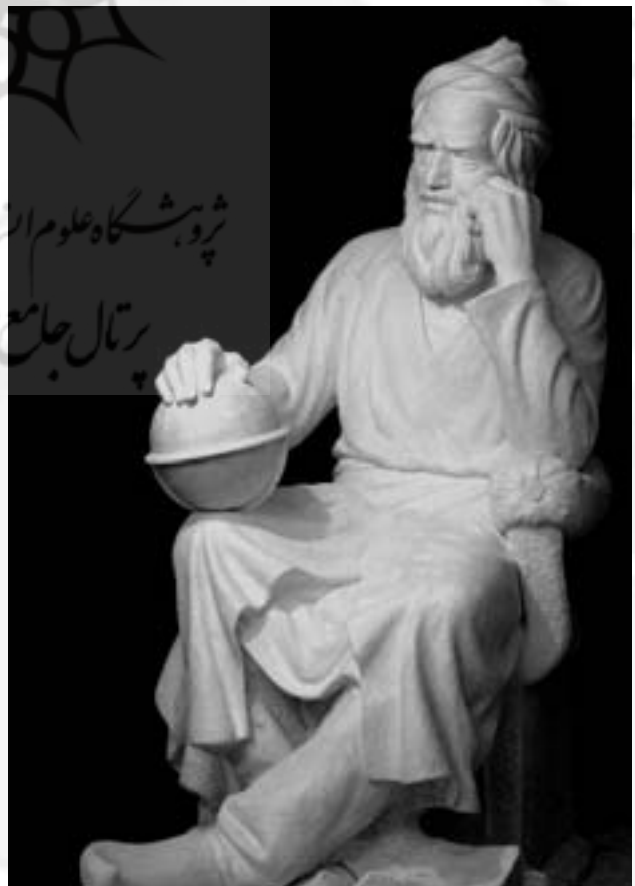




ششگانه‌یی از آن تراویده‌ی طبع میرزا عبدالرحیم تبریزی «هندی» با شور و حال - با همه‌ی تکلفش و دشواریش - در مه‌نامه‌ی «ایران‌شهر» (شماره پنجم فروردین ماه ۱۳۰۴) همراه با نگاره‌یی از تاق کسرا و ایوان مداین به خامه‌ی نگارگر توانا میرزا حسین طاهرزاده‌ی تبریزی چاپ شده است که همین اثربا انگیزه‌ی آشنایی مردم با خاقانی - از راه ایوان مداین - شده‌اند. از این اشاره‌ی کوتاه، اندک و گذرا که بگذریم - چکامه‌ی «ایوان مداین» مانند تمام دیوان خاقانی در خاکستر فراموشی نهفته بود - اما آتشی زیر خاکستر - بود و پژوهندگان «بی‌شناخت» به پیروی از تذکره نویسان دیرین، ای بسا چکامه‌هایی چون «نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشاه» و چکامه‌هایی دیگر از این دست را فصیح‌تر و عمیق‌تر از «ایوان مداین» دانسته‌اند و می‌دانند، اما راستی و حق آن است که «ایوان مداین» واسطه‌العقد دیوان خاقانی و نمودار و نشان فرگشت و کمال او شناخته شود و شگفت‌آور است که خاقانی در میان همه‌ی مردم فارسی زبان به همین چکامه‌ی «ایوان مداین» شناخته شده است و این کلید راز هستی و بقا و جاودانگی ملت ایرانی و فرهنگ ایرانی است. گویی خاقانی به ایوان‌مداین تیسفون که رسید از سوی همه‌ی مردم ایران نمایندگی داشته است تا بنگرد و ژرف بنگرد، اشک بریزد و بر ناآگاهی مردم اشک بریزد و یادنامه و یادواره‌ی «تاق‌کسرا» را در زیباترین و خوش آهنگ‌ترین کالبد بسراید و به نام شادایانه نیاز مردم کند و

که گرفته باشد او را پخته و پرورده ساخته و می‌سازد... اگر خاقانی هم از او الهام گرفته باشد دور نیست اما به هر روی خاقانی را دیدار [ایوان مداین] به یاری هدایت درون و یارمندی و توان پذیرش معرفت، دگرگون ساخته است. و به همین سبب این نوشته را (ایوان مداین) نام نهاده‌ام، چکامه‌ی ایوان مداین را همه‌ی درس‌خواندگان، خوانده‌اند و بخش‌هایی از آن را در کتاب‌های درسی دبیرستان هم آورده‌اند. که در معمول برای اینان سنگین و دشوار و برای تحصیل‌کردگان سطح بالا چکامه‌یی در ردیف چکامه‌های دیگر بی‌هیچ عبرت‌انگیزی - که هرکس پیرامون خاقانی نوشتار یا گفتاری داشته است میان این چکامه و دیگر سروده‌هایش فرقی نگذاشته و گاه آن را فرود سروده‌های دیگر او جای داده - به جز مردمی که به فرعشق و مهر درونی از میان همه‌ی آثار خاقانی همین اثر را برگزیده‌اند و خاقانی را بیشتر به همین چکامه می‌شناسند ...

ناگفته نماند، پس از روزگار بیداری و زنده‌گری نوین - روزگار مشروطه - و گرم شدن حس میهن پرستی، این چکامه ارج و بهای ویژه‌یی پیدا کرد و کسانی از همین دیدگاه که من می‌نویسم بر آن نگر بسته‌اند، اگر چه اندک و گذرا - چون حسین دانش، رضا توفیق، رشید یاسمی... و چند تنی به پیشباز آن رفته‌اند و برخی نیز به تضمینش پرداختند که





آزرده خاطر باشند- اگر از «ری» گله می‌کند، گله‌اش از سر مهرباست نه از ره کین- که در آن جا از رفتن به خراسان باز داشته می‌شود^(۴). اگر در شروان سختی می‌بیند باز آن را بر بغداد که نشستگاه انیران شده برتر می‌نهد. مردم را می‌ستاید - مردم خردمند و دانشور را- ایرانی را می‌ستاید که دانش پرور است، ستایشی که آموزش، باروری و بینشوری ویژه‌ی را در بردارد. بی‌نیازی و خرسندی پیدا می‌کند، در عین بی‌نیازی و خرسندی به جهان و مردم مهر می‌ورزد و ترک جهان و مردم نمی‌کند از بدی و بدان گوشه می‌گیرد و درد و رنج و سختی را پذیرا می‌شود و گویی خود را برای پدید آوردن چکامه‌ها و سروده‌های نغز و دلکش و شادی آفرین آماده می‌سازد.

پانویسها

- ۱- خبر مرگ جگر گوشه‌ی من گوش‌کنید
شد جگر چشمه‌ی خون، چشم عبر بگشایید.
- ۲- برای آگاهی بیشتر به رباعیات حکیم عمر خیام، به اهتمام صادق هدایت، تهران، کتابخانه و مطبعه بروخیم، خیابان ناصر خسرو، سال ۱۳۴۲ رویه‌های ۹ تا ۱۱ بنگرید.
- ۳- آن قصر که بر چرخ همی زد پهلوی،
بر درگه او شهان نهادندی رو،
دیدیم که بر کنگره اش فاخته‌یی،
بنشسته همی گفت که کوکو کوکو؟
«خیام»
- ۴- من به ری عزم خراسان داشتم
زان که جان بود آرزومندش مرا
والی ری بند بر عزم‌ام نهاد
نیک دامن گیر شد بندش مرا

دستمایه‌یی برای دیگران و توبه نامه‌یی بر غفلت و بی‌خبری گذشته‌ی خویش و رویدادی برای در آمدن به جهان مینو و فرو غسوی هستی پدید آورد و چه بهتر که این چکامه را بخوانیم و خوب بخوانیم و سپس بر آن بیندیشیم. هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان- «ایوان مداین» را آینه‌ی عبرت دان و گفتیم این پیشآمد و این برخورد و دیدار، خاقانی را دگرگون کرد و این دگرگونی او را به سوی فرگشت و کمال رهنمون شد. او از این پس به خویشتن خویش بر می‌گردد، هویت پیدا می‌کند، دیده می‌گشاید و در می‌یابد که «دُر دری» را نباید بیالاید و به پای هرکس بریزد و آن را نباید به هرجا به هر بهایی هزینه کند، او از انیران و انیرانی رخ بر می‌تابد و به آیین ایران و ایرانی دیده می‌گشاید و دل می‌بندد بلند نظر و خوشبین و ژرف‌نگر می‌شود. بزرگی خود را در کوچک شمردن دیگران نمی‌جوید و از این پس اگر به خود می‌بالد و خودستایی می‌کند به جا و به حق به خود می‌بالد که این خودستایی با خودستایی پیشینش تفاوت بسیار دارد. جهان و مردم به دیده‌اش زیبا، خوشایند و دوست داشتندی می‌آید و خود را می‌ستاید که شایسته و ستاینده‌ی زیبایی‌ها و هنر است.

یعنی: بافت سخنش و گزینش موضوع، واژگان و ترکیب‌ها و آهنگ سروده‌هایش ... گونه‌ی دیگری به خود می‌گیرند و زلال طبعش گوارایی ویژه‌ی پیدا می‌کند. حالا او نه به شروان و ازان که به همه‌ی ایران می‌اندیشد. خراسان که سرزمین مهر و روشنایی است - قبله و نماز گاه آرزوهایش می‌شود. اصفهان را می‌ستاید و به مردم آن دیار مهر می‌ورزد که دوست ندارد مردم آن سامان از او